

سبزه و گل بهترین میله جای و تماشا گاه و موضع تفریح بیشتر از اهالی کابل بوده ، اکثر ساعات روز را به تفریح و نشاط در آن جا بسر میبرد که تا حال آثار آن باقی و دیوار ها و تهداب و صحن مسجد و حدود زمین و مرتبه های باغچه و غیره آن بر حال و پابرجاست و مدفن خود او هم همین جاست که حالا بصورت معین مرقدهش معلوم نیست .

دیگر برادرانش هم در بین قوم و وطن هر يك بلدازه شخصیت خودها اعتبار و نام داشته و صاحب ملک و مکننت بسیار بوده اند اما از بین تمام برادران علم و فضل تنها نصیبه ا شده بود .

۲ - فرزندان :

تنها از یاد داشتهاست که تاریخ ولادت شان را نگاشته اسم شان معلوم می گردد و دیگر معلومات شده نمیتواند که هر کدام بچه سنین و پایه و مقام و حیثیت صوری و معنوی رسیده باشند ؟ ازان است که ما هم تنها اسم و سنه ولادت هر کدام را از روی یادداشت های مذکور می آریم :

عبدالرحمن	پنجم شعبان	۱۲۷۱
عبد الرحیم	۱۲۷۵
عبدالکریم	۱۰ جمادی اول	۱۲۷۸

ب : تحصیلاتش :

اگرچه بصورت صحیح راجع به تحصیلات علمی وی معلومات شده نمیتواند اما طوری که از اقارب مرحوم شنیده میشود و یکی از دیگر استماع نموده اند از فقه شریف و صرف و نحو و حکمت بهره کافی داشته و در باقی علوم نیز فی الجمله دسترس داشت اما آنچه تحصیل کرده است از علمای خود غزنی بود و از شهر خود بیرون نرفته .

ج - شغل و کارش :

اگرچه کار و بارش اداره ملک داری بود و از رهگذر حاصلات اراضی خود و عایداتی که از ممر طبابت داشت ، امران معیشت میگرد ولی با آنهم بطوریکه

ثابت است نظر بحسن لیاقت و علم و دانش خود باسر دار غلام حیدر خان این
 امیر کبیر دوست محمد خان که در آن وقت حکمران غزنوی بود مصاحبت و مخالفت
 زیاده داشته و از همین رو هکذا منشی در بار اخودش تعیین نمودم بود که بسیار
 زمان اجزای سخن برات حکومت از وظایف رسمی او دانی وی محسوب میکردند
 و در آثار طبعش در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
 ۱. مظلوم: ای مظلوم که در این عالم بیگانه ای و در این عالم بیگانه ای
 در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش
 ای جهان آفرین بیهم مشاقت و در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش
 ای عطای تو با کینه مانوس نیست از فضل تو کسی مایوش و در مشاجرات بشویش آتش
 ای منزله زعالت و پیوند و در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش
 ای سمیع و بطیر و وحی و قدیر غاصبان را توئی معین و نصیر و در مشاجرات بشویش آتش
 مومن و کافر و شقی و سعید همه را بر در تو روی امید و در مشاجرات بشویش آتش
 ای درت قبله گاه هر موجود بتو نازند مقبل و مر ذود و در مشاجرات بشویش آتش
 ای حلیم و صبور و وحی و غفور بر تو نازند باسر و منصور و در مشاجرات بشویش آتش
 دیر و مسجد بساد تو معمور گاه علوم انسانی کفر و مسلم بگر تو میر و در مشاجرات بشویش آتش
 ای بهر آن نهرا هزاران شان من عالم غلام حیدر خان و در مشاجرات بشویش آتش
 ای در رحمت تو دایم باز شوم همه را بر در تو روی نیل و در مشاجرات بشویش آتش
 در آرم امید از عنایت تو و ز کرم های بسی نهایت تو و در مشاجرات بشویش آتش
 که طریق هدایت هم بنمای و در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش
 اهل و اولاد و خاندن مرا و در مشاجرات بشویش آتش و در مشاجرات بشویش آتش
 از بسند دهر در آمان داری همه را شادان و شادمان خاری و در مشاجرات بشویش آتش
 قصاید: ای جهان آفرین بیگانه ای و در این عالم بیگانه ای و در این عالم بیگانه ای
 چون باسر دار مر حوم غلام حیدر خان که قبلاً تذکار رفت از تباطر رسمی
 دوستی داشتند و بهره باب احسان و نوازشش بوده بیشتر قصاید در مدحش
 دارد که از آن جمله نمره در ذیل آورده میشود: در این عالم بیگانه ای و در این عالم بیگانه ای

(۳۶)

شماره هشتم سال هشتم
سبزه و گل بهترین میله جای و تماشا گاه و موسع فرج بیشتر از آگاهی

ای ای بهوای رخت چشم جهان گذشته چار و زار اثره مقدمات و حقیقه احوال استوار
 صورت جان یافت ملک تو کز آفتاب بیرون گسار جهان شد تمام تا تو رسیدی بیکار
 ذات شریف تو چیست ساریه اطف خدا این شخص عزیز تو کیست و رحمت پر تو در کلان
 حاجت دستور نیست دولت و ملک تو لطف از آنکه بدستور شد از نظرت و عوژ رکلان
 چاکر تو هر یکی صاحب اقبال و جاه بنده تو هر کدام خواججه اقبال و اعتبار
 نسبت ذرات و مهر بارخ تو آفتاب نسبت دریا و کفیر با کفایت ابرو بهار
 دوش بیانگ بلند کور قضا مینواخت کای فلک آهسته و شرم کنی از شهر بار
 یافت بعد تو قدر هر که بمقدار خویش غیر ز رو سیم خام کای بدو عزیز اند خوار
 شعر غبار است و کرد خاطر شه آینه مطلب منصور چیست ز بنهمه کردو غبار
 کان شه آفاق کبر مظهر داد و دهش در بدل هر بدی لطف نماید هر از
 مدح شه و فکر محض فضولی بود به که شود مدعا هم بدعا اختصار
 باتو قضا همعنان باتو قدر هم کاب باتو مسیح هم نفس باتو خضر بار غار
 عمر تو افزون ز حد ملک تو بیرون ز حصر بنده تو بی حساب دولت تو بی شمار

۲ - سپیده دم که ز ملک خدای هشتم بار
 شفق ز جیب افق بر کشیده دست گرم
 زمین مقدم گسل غنچه لب باز مدام غ
 شکفته چهره گلشن چو جبهه خوبان
 چو که طر می ناله دائم اندر جوش
 من اندر اینکه چه ملک است این مقام کجاست
 سرش غیب که یادش همیشه باد بغير
 بخویش باش که این ملک شهر غوین است
 همان خرابه کنز و داشت چاه بابل ننگ
 همان خرابه که دارد از وسعستان عار
 زمین مقدم سرهار آسمان رفعت
 طراز صورت و معنی غلام حیدر خان
 در جنان بسرخ مردم زمان بکشود
 که شکر نعمت خالق کند ایل و تبار

منصور غزنوی شالچی
منصور غزنوی شالچی را از ظهور این شمشیر آفتاب ویشمالی کثیر حاصل کرد (۳۷)

هوا و آب از آن است معتمد امروزان و گر نه کس بزمنستان ندیده فضل بهار
 الهی تا که زه ان امت روشن از خورشید علم الهی تا که زمین است گلشن از ازهار
 میاد سایه لطفش کم از سر منصور او به مصطفی و به خیدار و آله الاطهار
 ت ۳۰ که در ذیل آورده میشود قطعه ایست حاوی آیه تقاضای و آیه
 مقرره و وظایف مستمره از حضور ستر داور. شایسته است تا همه در این راه
 چه شد امداد آخر ای مخدوم که من رنج دیده مظلوم
 بعد ده ساله حق بر بن دوان گشتم از هر مراد دل مجرور
 کار این بخدمه مدحت است او فدا شد و ندرین هفت دو با واده ام ملتزوم
 نه منم اعلا طیل از قننون هنر من نه توئی عاری از غیر و غ معلوم
 نه تو مفلس شدی نه من منعم نه تو خادم شدی نه من مملک مخدوم
 تو همان مالکی و من مملک تو همان حاکمی و من مملکوم
 کفر باشد بجهت تو خلاف این بود خود به عالمی معلوم
 وعده کردی بسرات را بشیر است خواه احسان شمار و خواه رسوم
 چون غیر از چمد قصاید که به مناقب همان سردار مدح خود دارد دیگر
 آثار نظمش بدست نیفتاد همین است که دو قصیده و یک قطعه فوق را از آن جمله
 نکاشتم این آورده است که در اوقات بنام من در این شهر خوانده است
 و دیگر این است که معلوم می شود این فصائد خالی از نواقص نیست و در او را فیکه
 بدسترس نکارنده است بصورت پراکنده نبست افتاده باین حال از تمویق نظم
 بهمیه بقدر اکتفا ورزیده اینک با آثار فخر می پردازیم :-

- ۲ - مثنوی در وصف این کشفه از شمس طاهر است که در صورت آنجا آورده
 - ۱ - نامه ایست که بیلکی از سرداران نوشته در آنجا که در این نسخه از این نسخه
- جو اهر جهان بهای جان خراج و لالی کرا نماید عمان محتاج که بها فزای
 افسر پردازان دین و دولت و دره التاج اکلیل ملوک ملک و ملت تو اند بود
 یعنی اشان سعادت نشان و منشور عزت نشور که از حضور عنایات ظهور ملازمان
 قدوة المومنین علی الله عمدة المجاهدين فی سبیل الله مظهر آثار انوار بر

واجبنا و اقسام اطوار خیر و امتنان افتخار السلاطین المظالم الخواص
 سردار عالی هم صاحب کرم سردار سلطان محمد جان ادام الله ظلال اقباله
 علمی مفارق اهل النظر والبصر که به سر افریزی این دولت خواجه قدیمی
 شدم بود در اسعدا ساعات و اشرف الاوقات شرف آمد بود یافته فرقا
 و مباحاتم باوج سموکات رسانید تبارک الله احسن الخالقین زهی متعلق
 باری سرداری که نگاشته کمال و اهل الصور متصور و موهوم
 صورت معروف و مشهور است و بار خاطر نزدیک و دور از راه حق شناسی
 هر چند بین الجانبین تفاوت آسمان و زمین است بخطاب مستطاب
 و وفاداری خوشدل ساخته منگه باشم که بران خاطر عاقلان
 عجب و لطیفه غریب شاهان چه عجب که بشو از نیکداران روشن گشت
 لطف از تو و نور از خورشید رسمیت قدیم و عادتی معلوم است

منظوم

آنکه باهر فنی توان باشد آنکه جان جهانان باشد
 آنکه باشد ملک دعا گویش آنکه سلطان این زمان باشد
 آنکه امروز در بساطت زمین با در عصر و الزمان باشد
 قصه زال و ستمش بمثل چند حرفی زهاستان باشد
 خصمش افتد پیا بر وز نبرد اگرش سر بفر قسدان باشد
 بکرم بسکه ماثل عفو است راست خوان مخالفان باشد
 نالغات کلام بزدان را مفتی عقل تر جمان باشد

نشود محو نامش از عالم تا ز نام جهان نشان باشد
 فکر منصور و آن جناب رفیع مثل چاه و زمینان باشد
 و آنکه در ظهرا بخط بسیار خوش در باب خطای این بد کبار (که کس میان زار
 کردار ناصواب خجل) نکته دلکش دیری است مرا یاد بکتوب نیکردی
 سنگین دل من بدبیری خوب نیکردی رقمزد اکملک در رسلك عالی شده بود این

سرخجالت در پیش را از ظهور این نقصیر انفعال و پشیمانی کثیر حاصل گردید
 چون انسان جائز الخطاست نرسد عفو و صفح است بیت
 پیشانی عفو ترا پر چین مسازد جرم ما آئینه کی بر هم خورد از زشتی تمثالها
 امید و توقع که نظر به کردار این لایبالی نموده همبرین سیاق رویه چا کروازی
 را مرعیداشقه از خاطر خطیر فراموش نفرمایند باقی مدام بد اندیشان مغلوب
 و مقهور و خیر خواهان ناصر و منصور بساد.

۲- نامه ایست که بیکی از سادات عظام نسکاشته :-

نسائم بهارستان قدسی و شمائم گاستان فردوسی اعنی خطاب مستطاب جناب
 محامد ماب سعادت انتساب مطلع انوار مصطفوی مظهر آثار مرتضوی راقع
 اعلام اسلام قانع بنیاد کفر و ظلام المشرف بتشریف اهل قرآن افتخار القراء
 و الموجودین حافظ آیات الشرع العین ناسب را بات العلة والدين عالم معالم
 التنزیل واقف مواقف التاویل ملاذ الانام معاذ الخواص و العوام الراجی الی
 رحمت الله حافظ جی میرابو عمیق الله لازالت للال نصرته هلی الاعداء بحق
 اسماء الحسنی در اسعد الساعات و اشرف الاوقات راحت بخش خاطر این دوستدار
 گردیده مورد شریفش را بالوف محمدمت و ثنا مقابل ساخته از فرط فرحت و غایت
 مسرت به منظوقه کریمه (الحمد لله الذی ذهب عنا الحزن) ناطق آمد
 چون مضمون فیض مشخوش متضمن بر سلامتی ذات ملکی صفات بود سجدهات
 شکر الهی بجا آورده شد امید که همه اوقات همین سنت سنیه را ملحوظ داشته
 داعی را فراموش نفرمایند باقی حضرت الهی حافظ ذات ملکی صفات بساد.
 گر چه پایه علم و فضل و شعرو ادب (منصور شاليجی) در نظم و نثر آنقدر عالی نیست
 اما چون از زمین علم و معرفت خیز و ادب پرور غزنی بعد از مدتها باین پایه
 ادب و شاعری ظهور نموده با اینکه آثارش بصورت پراکنده بدست آمده بود
 نه منظم همان اندازه را از مقتنمات دانسته و بنگارش این شرح حال و نمونه
 کلامش اکتفا ورزیدیم؛ و اگر نزد بعضی از مظالمه فرمایان مسکونین غزنین
 بعضی آثار مرتب و منظم و خوبترش پیدا شود و بمانفستند بدیهی است درانتشار
 آن مضایقه نمی شود.